

معرفی و نقد نقد:

پاسخی به نقد و معرفی

فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی نوشته ام. اچ. ایبرمز

سعید سبزیان م.

مترجم و دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادبیات انگلیسی

فصلنامه نقد ادبی، س. ۲، ش. ۷، پیاپی ۱۳۸۸

در شماره شش این فصلنامه مقاله‌ای به قلم آقای داوود عمارتی‌مقدم در نقد ترجمه این‌جانب از کتاب *فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی* منتشر شد. نگارنده سپاسگزار این منتقد است و دغدغه او را مستحق پاسخ می‌داند. در عین حال، برخی از استدلال‌های آن مقاله نیاز به اصلاح دارد. مقاله نام‌برده از واژه‌های مطلق مانند «کاستی‌های چشمگیر» و «ایرآمز قادر نیست» استفاده می‌کند. اما به‌نحو تناقض‌آمیزی، استدلال‌ها، ترجمه این کتاب را از انتقادات مبرا می‌کند. به این دلایل مضاعف که پاره‌ای پیشنهادها سلیقه‌ای است و پاره‌ای به نگاه گسترده‌تری به ماهیت فرهنگ‌نویسی و ترجمه نیاز دارد.

مقاله نام‌برده نقطه آغازش را بر ضعف فرهنگ ام. اچ. ایبرمز می‌گذارد و می‌گوید: نسخه اصلی از «برخی کاستی‌ها و نارسایی‌ها خالی نیست». ایراد کلی فرهنگ این است که ... قادر نیست برخی مدخل‌ها را هم‌زمان با تحولات و گسترش روزافزون قلمروهای علمی به‌روز کند؛ برای مثال مدخل سبک‌شناسی وی که در ویرایش ۲۰۰۹

آمده، بسیار مبتدی است. منابع مورد استفاده وی در این مدخل از سال ۱۹۸۰م پیشتر نمی‌رود و تنها یکی دو منبع مربوط به سال‌های بعد معرفی شده است. این اظهارنظر به اصلاح نیاز دارد. نخست اینکه، ایبرمز از کتاب وبر^۱ (۱۹۹۶)، ریچارد بردفورد^۲ (۱۹۹۷)، رولاند کارتر و پل سیمپسون^۳ (۱۹۸۹)، جی. ان. لیچ و جی. ام. شورت^۴ (۱۹۸۱) نام برده است و این چهار مورد در میان نه منبع دیگری ذکر شده که نخستین آن‌ها سال ۱۹۷۱ است. دوم اینکه، نویسنده مقاله با استفاده از فعل «قادر نیست» برای ایبرمز کتاب او را «نارسا» و دارای «کاستی» معرفی کرده است. این انتظار را که یک فرهنگ اصطلاحات همه نحلها و رویکردهای جنبی روش‌های نقد ادبی و همچنین تمام کتاب‌های نوشته‌شده در آن حوزه را در هر مدخل بگنجاند، فقط یک کتابخانه بزرگ برآورده می‌کند نه کتابی که قرار است دانشجوی کارشناسی (با توجه به تقدم این طیف خواننده در استفاده از آن) در یک یا دو ترم برای ورود به دنیای گسترده نقد ادبی بیاموزد. از سویی، نارسایی فرهنگ ایبرمز از جانب چه طیف خواننده‌ای مطرح شده است؟ اگر این شکواییه دانشجویی است که همه مطالب را به روش خلاصه‌گویانه ایبرمز در یک کتاب می‌جوید، به یقین در انتظارات باید تجدیدنظر شود. فرهنگ جر می هاثورن^۵ با داشتن ۳۲۹ صفحه تقریباً نیمی از اصطلاحات ایبرمز را ندارد. در عوض تعداد زیادی اصطلاح دارد که در ایبرمز دیده نمی‌شود. این نقص است و نه برتری. تفاوت در اختصاص است. دامنه وسیع اصطلاحات نظریه و نقد ادبی ایجاب می‌کند نویسندگان با توجه به اولویت‌های مورد نظرشان طیف خاصی را پوشش دهند. ایبرمز، هاثورن، ولفریز (نویسنده دو فرهنگ ادبی) پیتر چایلدز و راجر فاولر، یا کادن، جک مایرز، مایکل سیمز، میکیکس^۶ و سایر فرهنگ‌نویسان ادبی همگی وارد عرصه‌های مشخص و محدودی از نظریه ادبی می‌شوند و اگر همه کتاب‌های این نویسندگان را روی هم بگذاریم، باز هم اصطلاحات مهمی هست که در مجموعه آن‌ها پیدا نمی‌شود.

انتظار این منتقد در اینکه همه اصطلاحات نقد و نظریه ادبی را یک‌جا و با همه منابع به‌روزشده این حوزه‌ها در یک کتاب ببیند، مسبب ناکافی دیدن تعداد اصطلاحات ایبرمز شده است. برخی از نقایصی که ایشان اشاره می‌کند، ناشی از عدم دقت نظر در

توضیحات مدخل‌هاست. مثلاً گفته است ایبرمز «رویکردهای نوین نقد بلاغی و جامعه‌شناسی ادبیات را هم مطرح نکرده است.» (۲۲۲). این درحالی است که ایبرمز می‌گوید از دهه ۱۹۵۰ به بعد گرایش‌های تازه‌ای به نقد بلاغی پیدا شده است، و به طور مشخص به نظریه‌های وین سی. بوث اشاره می‌کند و بلافاصله در پی آن از پیدایش نظریه خواننده‌محوری نقد سخن می‌گوید که از نقد بلاغی برای تفسیر متن بهره می‌گیرد (نک. صفحه ۳۸۳ در نسخه ترجمه).

بخشی از انتقادات این مقاله ناشی از تصوراتش از مفاهیم نقد است. برای مثال نویسنده مقاله می‌گوید «ایرادهای جزئی‌تری نیز در کار ایبرمز به چشم می‌خورد؛ مانند طرح مکتب رئالیسم و ناتورالیسم ذیل یک مدخل.» مشخص نشده است که چه اشکالی در درج این دو اصطلاح به دنبال هم در یک مدخل وجود دارد. در اینجا به چند فرهنگ دیگر ارجاع می‌دهیم تا مشخص شود ایبرمز و دیگران به دلیل تشابه نظری و روشی دو مکتب نام‌برده و نیز وجه تکاملی - زمانی آن‌ها، این دو را با هم می‌آورند. *فرهنگ اصطلاحات ادبی و نظریه نقد گزیده بدفورد* - که جی. هیلپس میلر آن را در پشت جلد تحسین کرده است - آشکارا می‌گوید ناتورالیسم «نهضتی ادبی در اواخر قرن نوزدهم است که ... نوعی ادبیات داستانی رئالیستی ایجاد کرد.» (۲۳۳). کادن در *فرهنگ ادبیات و نظریه ادبی* می‌گوید «گاهی این اصطلاح (یعنی ناتورالیسم) را با تسامح معادل با رئالیسم به کار می‌برند.» (۵۳۷). کادن در همان صفحه می‌گوید ناتورالیسم از رئالیسم پدید آمد. *فرهنگ اصطلاحات ادبی راتلج*، نوشته پیترو چایلدز و راجر فاولر نیز مانند ایبرمز اصطلاح ناتورالیسم را ذیل رئالیسم می‌آورد. با وجود این نمونه‌ها می‌بینیم که بر درج دو اصطلاح نام‌برده ذیل یک مدخل «ایراد» وارد نیست.

نگاهی به نقد روشی بررسی ترجمه فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی

بخش نقد روشی حاوی مطالبی است که بیشتر قابل تأمل است. در این بخش کوشش بیشتر نویسنده مقاله ستودنی است. ولی با جمع استدلال‌های وی و منطق غالب بر آن، این سؤال در ذهن خواننده پیش می‌آید که این کوشش در نهایت کجا را هدف قرار می‌دهد و استدلال‌های آن به ترقی ترجمه این کتاب چه کمکی می‌کند. در نوشتن نقد

اگر به کلمات مطلقى که از آنها استفاده مى‌شود توجه نداشته باشیم، و تا حد ممکن با دقت از آنها استفاده نکنیم، قدرى دفاع را موجه‌تر و مستدل‌تر مى‌کند. در جایی از این مقاله انتقادى چنین آمده است: «ترجمه کتاب تفاوت‌هایی روش‌شناختی با متن اصلی دارد که هیچ توضیحی در مورد آن نیامده است.» دو نکته در این جمله قابل پاسخ دادن است: یکی اینکه های جمع استفاده شده است و انتظار می‌رود این نشانه جمع دست‌کم به دو «تفاوت» در دو کتاب مورد نظر اشاره کند؛ دوم اینکه توضیحات مقدمه مترجم نافی این جمله و به‌ویژه شگرد بلاغی نویسنده مقاله برای تأثیرگذاری است: استفاده از کلمه «هیچ». در مورد اشکال نخستین که به تفاوت روشی اشاره شده است، در حقیقت بر یک نکته شکیلی از کتاب تأکید شده و نه محتوایی: اینکه «ابرامز در پایان برخی مدخل‌ها شماره صفحاتی را که آن اصطلاح ذیل مدخل‌های دیگر تکرار شده، آورده است؛ ولی در ترجمه تمامی این ارجاعات حذف شده است.» (۲۲۳). نگاهی گذرا به کل ترجمه، این جمله مطلق را تکذیب می‌کند. مترجم مانند نویسنده فهرستی الفبایی تهیه کرده است که از a تا z ادامه می‌یابد و در مقابل تمام اصطلاحات شماره صفحه آن‌ها را آورده است. یکی دیگر از اشکالات در همین باره، ذکر نقص کتاب مبنی بر نداشتن نمایه است. زمانی که کتابی به صورت الفبایی تنظیم شده، نمایه‌سازی حشو و زائد است. باز اشاره شده است که «مترجم منابعی را که ابرامز در پایان و گاه ضمن هر مدخل معرفی کرده، همه را به پایان کتاب و به بخشی جداگانه منتقل کرده است.» استدلال نویسنده این است که ابرامز منابعی را که در پایان مدخل‌ها آورده است، برای بخش خاصی از هر مدخل در نظر دارد؛ اما اقدام مترجم به انتقال آن‌ها به آخر کتاب باعث شده خواننده نداند که منابع «با... بخش‌های خاصی» مرتبط‌اند. آوردن نیم‌صفحه نام کتاب به‌طور پی‌درپی در هر دو یا سه بار چه وجه غیرقابل‌تحملی به کتاب خواهد داد. از سویی، با نگاهی به بخش جداشده منابع، محرز می‌شود که مترجم در آن بخش ابتدا عنوان هر مدخل را آورده، سپس منابعی را که نویسنده ذکر کرده است تا خواننده بداند هر تعداد منبع به کدام مدخل از کتاب تعلق دارد.

باعث حیرت است که ترجمه کتاب تخصصی محض و سرشار از اصطلاحات نقد و نظریه ادبی (نسخه انگلیسی متشکل از ۳۹۳ صفحه) با چنین معیارهایی ارزیابی شود که حتی در بیشتر موارد فاقد نقص‌های نام‌برده است. برای مثال اگر به مدخل ویکتوریا و ویکتوراگرایی، تصحیح متون، سوررئالیسم، سبک‌شناسی، نقد ساختارگرا، مکتب نمادپردازی و... مراجعه شود، تفکیک اختصاص منابع به بحث‌های تخصصی هم رعایت شده است. البته، به علت غیرحرفه‌ای بودن سازمان انتشارات در ایران، از قلم افتادگی یا غلط‌املائی تعدادی از کلمات - گرچه غیرقابل دفاع است - متأسفانه پیش می‌آید.

در بلاغت مقاله نقد ترجمه فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی اغراق وجود دارد. برای مثال از قلم افتادن نام چند کتاب را در فهرست منابع و نه در توضیحات و مفاهیم کتاب، «دخل و تصرف» (۲۲۴) نامیده است و این نتیجه‌گیری باعث شده اقدام مترجم را این‌گونه تعبیر کند که «دریچه‌ای از پیشینه تحقیق» را «به‌روی خواننده» بسته است. حقیقت این نیست که جوینده‌ها و محققان عطشناک ادبی چشم به منابع مدخل‌های ایرمز دوخته‌اند؛ واقعیت این است که اگر پژوهشگر ادبی به انگلیسی‌مطلبی را می‌خواند، به کتاب‌های تخصصی در هر زمینه خاص نیازمند است و آن کتاب‌ها با توجه به اختصاص موضوعی، در پایان، منابع مفصلی از پیشینه تحقیقی خود را ارائه می‌کنند.

در بخشی که به نقد برابرنهادهای فارسی این ترجمه اختصاص دارد، در چند مورد تشکیک و گاهی استدلال به مطلوب نویسنده مقاله شده است که قابل تأمل‌اند. نقطه آغاز این بخش با این اظهار شروع می‌شود که مترجم‌های دیگری معادل‌هایی را به‌کار برده‌اند که «دقیق‌تر»ند. این مقاله گویا نوآوری و تکثر زبانی یا تجربه‌گری در زبان را برنمی‌تابد. جالب است که در ادبیات و نقد ادبی غرب هرگاه کسی واژه‌ای یا اصطلاحی را وضع می‌کند، منتقدان بدون تخطئه و نیشخند از آن به‌عنوان یک گام - هرچند غیرلازم - یاد، و دلایل متینی را در نقد آن‌ها ارائه می‌کنند. اما در طیفی از خواننده‌های ایرانی گرایش گذشته‌گرایانه‌ای به ایستایی در زبان وجود دارد.

در بخش انتقاد از برابرها اشاره شده که مترجم «معادل‌های نارسایی» پیشنهاد کرده است. باید در اینجا تحقیق کنیم که چه چیزی «نارسانست»، از چه دیدگاهی و با چه استدلالی. نویسنده مقاله اشاره کرده است که واژه «Aesthetic صفت است و اگر در مقام اسم به کار رود، باید به امر زیبایی‌شناختی برگردانده شود.» (۲۲۵). اگر بنا بر دقت در به‌کارگیری واژه‌هاست و ما دغدغه استفاده درست از فارسی را داریم، احتمالاً در این جمله «مقام» در معنای نقش به کار رفته است؛ چرا که در زبان‌شناسی «مقام اسم» و مقام صفت وجود ندارد و از کلمه نقش استفاده می‌کنند. استدلال بالا قابل بازنگری است.

عادت‌های زبانی گاهی باعث گذشته‌گرایی در زبان و پرهیز از پذیرش گزینه‌های بهتر واژگانی می‌شود. اگر معادل ترکیبی «امر زیباشناختی» را با تجزیه، بررسی کنیم، استدلال این مقاله نادرست به نظر می‌رسد. آیا در جهان هستی یا در عالم هنر، چنان‌که نویسنده اشاره می‌کند «اگر در مقام اسم به کار رود»، ما به‌ازای خارجی برای کلمه لاتینی یادشده وجود دارد؟ نگارنده در جایی ندیده است که Aesthetic (در حالت اسمی) مانند کوه یا دریاچه به چیزی اشاره داشته باشد. اما اگر منظور از اسم Aesthetics یا Aestheticism است، در معنای مورد نظر نویسنده مقاله صحت ندارند؛ بلکه به جنبش یا نظام فکری خاصی در هنر و ادبیات اشاره دارند که معمولاً مترجمان آن‌ها را با کلمه‌هایی چون «جنبش»، «نهضت» و امثال آن‌ها ترجمه کرده‌اند. اما اینکه آقای عمارتی‌مقدم اشاره کرده‌اند که مترجم Aestheticism, Aesthetic و the aesthetics را به زیبایی‌شناسی ترجمه کرده است، استدلال معطوف به مقصود ایشان است؛ یعنی با نگاه به ضرورت‌های متن آن را ندیده‌اند. در اینکه Aesthetics و Aestheticism نیازی به دفاع و توجیه ندارد؛ اما احتمالاً مشکل منتقد این ترجمه در کلمه Aesthetic است که مترجم وقتی آن را در ترکیبی نظیر Aesthetic Movement داشته، صفت را در شکل اسم ترجمه کرده است: جنبش زیباشناسی. مترجم مصرّ است که در اینجا می‌توان مقوله‌های نقشی را جابه‌جا کرد؛ یعنی این صفت وقتی به اسم تبدیل شود، معنا را به درستی منتقل می‌کند. به عبارتی جنبش زیباشناسی درست‌تر از جنبش زیباشناختی است. به کتاب‌های سرآمدترین مترجمان نقد و فلسفه و سایر

رشته‌ها اگر مراجعه کنیم، به این ضرورت می‌رسیم که مترجمان برای رسیدن به جمله‌های منطقی و طبیعی در زبان فارسی گاهی مقوله‌های نقشی و دستوری را عوض می‌کنند.

یکی از واژه‌هایی که در برابرگذاری آن تشکیک شده است، کلمه Alliteration است که مترجم با نهایت قدردانی از دکتر سیروس شمیسا آن را از وی آموخته است. منتقد ترجمه ایبرمز گفته است «جناس استهلالی» معادل دقیق این اصطلاح است که به معنای تکرار یک صامت خاص در آغاز واژگان است. بی‌آنکه به مفهوم و مثال در این نوع جناس بپردازیم، یک گام به جلوتر برمی‌داریم تا مشکل را در موارد مشابه حل کنیم و نه در یک مورد خاص. نکته این انتقاد از نگاه کلی منتقد ترجمه فرهنگ اصطلاحات، به مقوله برابرگذاری در ادبیات است. برابرگذاری‌های مترجمان به معنای یکی بودن برای مثال - Alliteration در ادبیات انگلیسی و هم‌حروفی در ادبیات فارسی نیست. در شعر هم‌حروف انگلیسی کهن، مصراع‌ها به دو نیم‌مصراع تقطیع می‌شد، آن‌گاه در هر نیم‌مصراع مثلاً دو هجای مؤکد وجود داشت و قاعده هم‌حروفی این بود که باید در ابتدای همه ارکان آن مصراع و آن هم در هجای مؤکد، صامت‌های یکسان می‌آمد. در ادبیات فارسی این‌چنین قاعده عروضی سراغ نداریم که قرینه و تطبیق همین قاعده عروضی باشد. از این‌رو، ما معادل‌ها را فقط به جهت پاره‌ای شباهت‌ها (مثلاً در اینجا وجود صامت‌های مکرر) انتخاب می‌کنیم. با این استدلال چگونه می‌شود ترجمه‌ای را تخطئه کرد و با بلاغتی اغراقی اشاره کرد که معادل‌های مترجمان دیگر دقیق‌ترند و در اینجا دقت وجود نداشته است؟

منتقد ترجمه ایبرمز به شدت بر او خرده گرفته که توضیحاتش برای مدخل *Différance* «بسیار ناقص» (۲۲۶) است. ابتدا اشاره می‌کنم ذکر این جمله به میزان اطلاعات خواننده بستگی دارد. افزون بر این، آقای عمارتی مقدم می‌گوید در تلفظ *Différance* و *Difference* تفاوتی وجود ندارد. اما در حقیقت تفاوت صریحی در تلفظ آن‌ها هست. واژه نوآورده دریدا فرانسوی است و دیفرانس تلفظ می‌شود و واژه دیگر دیفرنس. دریدا با تغییر یک حرف (مصوت e به a) در کلمه *Différer* به معنای مطلوب خودش رسیده است. به عبارتی، فعل فرانسوی *Différer* هم معنای تفاوت

داشتن را در خود دارد هم تعویق انداختن و دریدا با تغییر مصوت نام‌برده معنایی تلفیقی را ساخته است. علاوه بر این، اشاره کرده‌اند دریدا این واژه را «جعل» کرده است که البته این ادعا درست نیست. در حقیقت، یکی از عظمت‌های دریدا در همین نوواژه‌سازی‌هاست که ادغام است و نه جعل. نویسنده مقاله به نادرستی استدلال می‌کند که «تفاوت میان صورت مکتوب و ملفوظ واژه موجب رخ دادن بازی تفاوت و تعویق در ذهن خواننده می‌شود نه اینکه دو لفظ تفاوت و تعویق در این اصطلاح وجود داشته باشد!» اظهار شگفتی آقای عمارتی‌مقدم در اینکه در واژه دریدا هم تفاوت وجود دارد هم تعویق، با نگاهی به این سه کتاب مرتفع می‌شود: الف) جرمی هاتورن که می‌گوید این واژه دورگه در زبان فرانسوی معنای تفاوت و تعویق را در هم گرد می‌آورد (۶۸)؛ ب) پیتر چایلدز و راجر فاولر صفحه ۴۹ ذیل Deconstruction؛ کادن صفحه ۲۲۵ ذیل Difference؛ راس مورفین و سوپریا ام. ری صفحه ۸۸؛ میکیکس صفحه ۸۶-۸۷ همگی به همین دومعنایی اشاره می‌کنند. ایبرمز هم از اشاره به این دومعنایی فروگذار نکرده است.

آقای عمارتی‌مقدم در انتقاد از معادل این‌جانب که «تفاوت» را ساخته‌ام - از تلفیق تفاوت داشتن و تعویق انداختن - اشاره می‌کند که «معادل تفاوت که پیش از این نیز برخی به‌کار برده‌اند، معادل بسیار دقیق‌تری است» (۲۲۷). نویسنده مقاله توضیح نمی‌دهد که چرا این معادل را دقیق‌تر می‌داند و اصولاً منظور ایشان از دقت چیست. مترجم فرهنگ ایبرمز در ازای واژه Narratee معادل «مروی» را ساخته و توضیحاتی هم آورده است که از ذکر آن‌ها در اینجا خوداری می‌شود. آقای عمارتی مقدم بدون ارجاع به معادل «مروی» جملاتی را در گیومه گذاشته است که در ترجمه این‌جانب وجود ندارد، و ایشان از جملات خودشان برای کمک به نتیجه‌گیری‌هایشان استفاده کرده‌اند. این منتقد به‌جای معادل «مروی» که مترجم ایبرمز آن را به قیاس «راوی، روایت و روایت‌شناسی» ساخته است تا یک معادل تخصصی به جمع واژگان نظری فارسی افزوده شود، معادل «روایت‌گیر» را پیشنهاد یا تأیید کرده است. استدلال این منتقد شاید در صورتی موجه باشد که مثلاً «روایت‌دهنده» داشته باشیم. معادل روایت‌گیر به‌اندازه روایت‌دهنده غیرتخصصی، مطول و عاری از زیباشناسی واژه‌سازی

است. خواننده می‌تواند با مراجعه به صفحه ۲۶۰ ترجمه ایبرمز، خود ارزیابی و داوری کند.

در سرانجام، منتقد ترجمه به چند عبارت و یک جمله هم اشاره کرده و به درستی گفته است که آن موارد در ترجمه وجود ندارد. این فقدان به علت بازنگری‌های مکرری است که ایبرمز هر ساله در کتابش صورت می‌دهد. او در جایی از یک مدخل – در میان انبوه کلمات – یک‌باره کلمه‌ای را برمی‌دارد و به جای آن چیز دیگری می‌گذارد و اگر قرار باشد مترجم پیوسته با هر چاپ نویسنده عین کلمات او را منعکس کند تقریباً باید تک‌تک کلمات را در هر دو کتاب مقایسه کند. این کار ضمن اینکه انجام گرفته است، گاهی در حد انگشت‌شمار از نگاه افتاده است و به یقین بازنگری خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها

1. Jacques Weber
2. Richard Bradford
3. Roland Carter and Paul Simpson
4. G. N. Leech and M. H. Short
5. Jeremy Hawthorn
6. Mickics

منابع

- ایبرمز، ام. اچ. (۱۳۸۷). *فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی*. ترجمه سعید سبزیان. تهران: رهنما.
- Childs, Peter and Roger Fowler. (2006). *The Rutledge Dictionary of Literary Terms*. London and New York: Rutledge.
- Cuddon, J.A. A. (1998). *Dictionary of Literary Terms and Literary Theory*. US: Penguin Books.
- MIKICS DAVID.(2007). *New Handbook of Literary Terms*. US: Yale University.
- Murfin, Ross and Supryia M. Ray.(1997). *The Bedford Glossary of Critical and Literary Terms*. US: Bedford Books.